

خلاصه درس:

صفحه 1613 و 1614

نقد کلام محقق خراسانی - ره - در تزییق گستره روایت و انحصار به باب قضا

فرمایش محقق خراسانی در ارتباط با روایت ابن حنظله از جهاتی مورد مناقشه است از این قبیل:
مناقشه اول:

در تحلیل محتوایی روایت باید توجه کرد که قضاوت در محیطی که روایت شریف صادر شده به این شکل بوده که صاحبان دعوا به راویان آشنا به موازین قضا و روایات اهل بیت - علیهم السلام - مراجعه کرده و از آن‌ها در واقع برای فصل خصومت و احقاق حق فتوا می‌خواسته‌اند. فرض سائل هم در اختلاف راویان، اختلاف حکمی است نه موضوعی و الا اختلاف مصداقی و موردی با سؤالات ابن حنظله مناسب نیست. نباید فراموش کرد عموم قاضیان شیعه که در دعاوی مورد مراجعه بوده‌اند، فاقد پست سیاسی، قدرت اجرایی و قهریه بوده‌اند و این اصحاب دعوا بوده‌اند که وقتی نظر را از راوی مورد مراجعه می‌گرفتند، خود به فصل خصومت می‌پرداختند و کافی بود آن را رأی معصوم - علیه السلام - بپندارند و این پندار در وقت اختلاف راویان و قاضیان نبود. پس این صحیح است که فرض امام - علیه السلام - و سائل فرض قضاست لکن حیث جواب و ارائه راه حل برای مقام فتواست. و این غیر از «ادعای تنقیح مناط» است که به حق یا به ناحق مورد مناقشه قرار گیرد.

مناقشه دوم:

عدم ذکر گزینه تخییر در کلام امام - علیه السلام - نه به این خاطر است که راه حل‌ها منحصر به باب قضا ناظر است بلکه به این جهت است که ناظر به باب قضا هم می‌باشد و در قضا ذکر گزینه تخییر ناموجه است و بین این دو تفاوت است. با این توضیح معلوم گردید که عدم ذکر این گزینه را نمی‌توان نشانی از اختصاص روایت به زمان حضور دانست.

مناقشه سوم:

ندرت وقوع تکافی متعارضین از هر جهت بر فرض که ثبوتاً چنین باشد، اثباتاً چنین نیست. فهمنده نص در موارد بی‌شماری به مزیتی قابل ترجیح در اثبات بر نمی‌خورد، (هر چند ممکن است ثبوتاً تکافی هم‌جانبه نباشد؛) به ویژه بر مبنای عدم اعتبار مرجحات غیر منصوص یا تفصیل بین مرجحات موجب تأکد حجیت و عدم آن (به گونه‌ای که ذکر شد). ضمناً نباید غافل شد که ترتیب بین مرجحات نیز هر چند در روایت ابن حنظله آمده است لکن به دلیل عدم ثبوت آن حداقل نزد جمعی از اصولیین، قهراً متعارضین در بسیاری از موارد حالت متکافی پیدا می‌کنند از این جهت که هر کدام مزیتی دارد که دیگری ندارد. با این توضیح دو ادعا ساقط می‌گردد:

أ) ادعای کسانی که لزوم ترجیح به مرجحات را کلاً قبول ندارند تا مجال برای اخبار تخییر پیدا شود؛

ب) ادعای اختصاص ترجیح به مرجحات منصوص تا مجال برای اخبار تخییر پیدا شود.

به این هر دو باید گفت: نگران مورد برای اخبار تخییر نباشید؛ چرا که نصوص متعارض متکافی یا در حکم متکافی، کم نداریم. توضیحات فوق روشن ساخت:

1. روایت ابن حنظله به کار باب افتاء می‌آید؛

2. لزوم ترجیح به مرجحات (منصوص یا اعم) مانعی ندارد؛

البته آن چه بیان گردید بررسی اتمیک روایت بود و بررسی آن در سلسله نظام بقیه روایات عنداللزوم در مجال دیگری صورت می‌پذیرد.

روایت دوم

«عوالی اللالی: روی العلامة مرفوعا الی زرارة بن أعین، قال: سألت الباقر - علیه السلام - فقلت: جعلت فداک، یاتی عنکم الخبران او الحدیثان المتعارضان، فبأیهما آخذ؟ فقال - علیه السلام - : «یا زرارة، خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر» فقلت: یا سیدی، انهما معاً مشهوران مرویان مأثوران عنکم، فقال - علیه السلام - : «خذ بقول اعدلها عندک و اوثقهما فی نفسک» فقلت: انهما معاً عدلان مرضیان موثقان، فقال - علیه السلام - أنظر ما وافق منهما مذهب العامة فاتركه و خذ بما خالفهم» قلت: ربما كانا معاً موافقین لهم أو مخالفین، فكیف اصنع؟ فقال: «اذن فخذ بما فیة الحائطة لدينک و اترك ما خالف الاحتیاط» فقلت: انهما معاً موافقان للاحتیاط او مخالفان له، فكیف اصنع؟ فقال: - علیه السلام - «اذن فتخیر احدهما فتاخذ به و تدع الاخير{الآخر}»¹.

تحلیل روایت

سند روایت

روایت از جهت سند نامعتبر است. به نقل از ابن ابی جمهور احسائی (متوفی 940ق) در عوالی اللالی از جناب علامه (726ق) از زرارة (قرن دوم)! بنابراین متفرقات روایت صلاحیت استدلال ندارد.

تحلیل محتوا

در این روایت چهار سنجه ترجیح بیان گردیده است، بدین ترتیب: شهرت - وصف راوی - مخالفت با عامه - موافقت با احتیاط و در نهایت به نهاد تخییر اشاره شده است.

1. مستدرک الوسائل، ج 17، ابواب صفات القاضی، باب 9، ص 303 و 304، حدیث 2.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث به این جا رسید که فارغ از اقوال فقها ببینیم اقتضای ادله و نصوص چیست؟ آیا ایمان شرط است یا نه؟ و این هم مطرح شد که مسأله صور مختلفی دارد مثلاً قاضی شیعه یک مرتبه می خواهد برای شیعه قضاوت کند و گاهی برای غیر شیعه و همینطور قاضی غیر شیعه گاهی می خواهد برای شیعه قضاوت کند و گاهی می خواهد برای هم کیشان خودش قضاوت کند و همینطور اضافه کنید گاهی می خواهد قضاوتش از روی اجتهاد باشد و گاهی می خواهد از روی قانون باشد. همینطور اضافه کنید فرضی که حکومتی اسلامی وجود دارد و اقلیت های دینی وجود دارد و فرضی که حکومت اسلامی و اقلیت های دینی نداریم و ... در این جا مبانی هم فرق می کند مثلاً این که ما اشتراک احکام را بپذیریم و بگوییم همه احکامشان عند الله برابر است و اگر هم مراعات نمی کنند خلاف می کنند و نهایتاً اگر مقصر نباشند معذور هستند. خلاصه ما باید صورت های مؤثر در بحث را تصور کنیم و دخالت دهیم.

یکی از نکاتی که در بحث ما اثر گزار است این است که اگر از اقلیت های دینی آمدند نزد قاضی عدل (پیامبر یا قاضی شیعه) و خواستند که مطابق با مذهب ما برای آن ها قضاوت کند؛ در این جا حکومت اسلامی می تواند (یا اگر مصلحت اقتضا کند باید بگوییم باید و معمولاً هم باید بگوییم باید) احوال شخصیه ی آن ها را در نظر بگیرد. مخصوصاً در اموری که دلیل خاص داریم مثل نکاح (لکل قوم نکاح) لذا در بحث دیروز ما گفتیم احوال شخصیه اثباتاً هست و اگر قائل به اشتراک احکام نشدیم که خیلی واضح تر خواهد بود. حالا اگر اقلیت ها آمدند و خواستند که مطابق با مذهب حق برای آن ها حکم شود (مثلاً چون احکام خودشان را سنگین می دانند یا ...) در این صورت حتماً باید این طور باشد. البته دیروز گفتیم که می توانیم حواله دهیم که این مطلب را باید آرام آرام بحث کنیم.

مطالبی که ما می گوییم به اقتضای قاعده است اما اگر همین اقتضای قاعده بخصوصه روایت هم داشته باشد خیلی خوب

خواهد بود.

محمد بن الحسن (شیخ طوسی) باسناده عن سعد بن عبدالله، محمد بن الحسین ابن ابی الخطاب، سوید بن سعید، قلاء، ایوب، ابو بصیر از امام باقر ع. به حسب موازین رجال روایت از سند کاملی برخوردار است گرچه در سوید بحث هایی شده نهایتاً هم رجالی از شیعه ایشان را تأیید کرده اند. بر مبنای ما هم روایات وقتی متعدد می شوند مضمونش هم مطابق قاعده می شود بررسی رجال به صورت تک تک لازم نیست. مخصوصاً در کتب ثلاث.

قال ان الحاكم اذا اتاه اهل التورات و اهل الانجيل منظور از حاکم قاضی مسلم و در تعبیر ما قاضی شیعه است، يتحاكمون اليه كان ذلك اليه ان شاء حكم بينهم و ان شاء تركهم در این جا نفرموده حکم بینهم بر مذهب چه کسی؟ بر مذهب خودشان یا بر مذهب حق؟ ظاهراً و گفتمان فقها این است که حکم بینهم بالقسط و حکم کند بین آن ها بر مذهب حق. فضا فضای قدیم است که خود مترافعین قاضی را انتخاب می کردند و به درد امروز که خود مترافعین انتخاب نمی کنند نمی خورد. آن ها می توانستند بروند نزد قاضیان خودشان ولی آمده اند نزد قاضی شیعه و این قاضی می تواند بر اساس مذهب حق بین آن ها حکم کند یا آن ها را حواله به قاضیان خودشان بدهد.

حدیث دوم: خیلی بر روی سند تکیه نمی کنیم و سندش قابل دفاع است اگرچه یزید بن اسحاق مورد بحث است و خیلی از بزرگان می گویند معتبر است. ما روایت را نیاورده ایم که مطلب جدیدی بگوییم که دنبال سند باشیم ما داریم به حسب قاعده که بیان کردیم از روایت هم استخراج می کنیم.

روایت می گوید: رجالن من اهل الكتاب نصرانیان یهودیان کان بینهما خصومة فقضا بینهما حاکم من حکامهما بالجور فأبی الذی قضی علیه ان یقبل و سأل ان یرد الی حکم المسلمین (و ظاهراً دیگری هم قبول کرده، امام فرمودند اشکالی ندارد) یرد الی حکم المسلمین. معنایش این است که بروند نزد قاضی مسلم و بر اساس حکم اسلام قضاوت شود و قبول کنند. نکته ی ششم: جان مطلب در این نکته هست. عنوان این نکته این است: اعتبار به برآیند قضا یا فرآیند صدور حکم قضایی.

توضیح: در این نکته ی ششم می خواهیم ببینیم که اهتمام اصلی شارع مقدس اسلام در باب قضا به نتیجه ی قضا است که این نتیجه درست باشد، حق باشد (اگر اشتراک احکام را نپذیرفتیم حق هر کسی نسبت به خودش) یا بیشتر باید اهتمام را روی صدور حکم قضایی بگذاریم؟ این نگاه تأثیر می گزارد بر روی برداشت از ادله. مثال: یکی از بحث های مهمی که در فقه سیاسی است این است که آیا بیشتر اهتمام و اعتبار به حکومت عدل، حکومت عادلة (صفت و موصوف) است یا به حکومت العادل (اضافه) است؟ حکومت عادلة ولو در هرم قدرت آن سیستمی که ما تصور می کنیم نباشد یا حتماً این فرآیند باید باشد و مهم است که این سیستم (خدا، رسول، امام، ولی فقیه) باشد. اگر کسی بگوید اعتبار بیشتر به حکومت عادله است آن بحثی که ما مطرح کردیم (ولایت عاقلان عادل) پذیرش راحت تر است تا کسی که بگوید اعتبار بیشتر به حکومت العادل (عادل هم به معنای کسی که اذن از معصوم دارند و بقیه جور هستند) است. این مدل در بحث قضا هم مطرح است. آیا بیشتر به برآیند قضا اعتبار است یا به صدور حکم قضایی؟

حرفی که در نکته ی ششم می خواهد زده شود این است که اگر ما گفتیم فرآیند صدور (یعنی این که حکم از کدام قاضی صادر می شود) مهم است نه نتیجه ی کار مثلاً در کشور ما که بر اساس کتاب قانون حکم می شود چه قاضی سنی باشد و چه شیعه برآیند قضا یکی است اگر چه فرآیند دوتا است؛ اگر گفتیم فرآیند قضا مهم است در این جا باید شرط ایمان را پرننگ کنیم و فرقی هم نگذاریم بین زمانی که شخص می خواهد بر اساس اجتهاد قضاوت کند یا بر اساس کتاب قانون ولی اگر گفتیم بعد از استجماع شرائط جسمی، روحی، روانی که قبلاً بحث کردیم (ما گفتیم باید از عهده ی قضا بر بیاید) آن چه اصالت دارد برآیند قضا است در این صورت فرق دارد جایی که قاضی می خواهد بر اساس اجتهاد حکم کند یا جایی که می خواهد بر اساس کتاب قانون حکم کند. در جایی که می خواهد اجتهاد کند حتماً باید برای شیعه شعه قضاوت کند. ولی اگر بر اساس قانون حکم می کنند اثبات شرط ایمان مشکل می شود حتی زمانی که می خواهد برای شیعیان قضاوت کند. و لذا از این طریق ممکن است به نقد برخی از دیدگاه های گذشته برسیم.